توبه، بازگشتى عارفانه

«قسمت اول»

سيد على حسينى

توبه در لغت و اصطلاح

عموم لغت شناسان «توبه» را به معنى «رجوع» دانسته اند، اما دسته اى از آنان، آن را به معنى «مطلق رجوع»[1] و گروهى ديگر به معنى رجوع مقيد (بازگشت از گناه) تعبير كرده اند، مرحوم طبرسى نيز در ذيل آيه 37 بقره، توبه را به «رجوع از عمل گذشته» معنى كرده است.[2]

به نظر مى رسد سخن گروه دوم صحيح نباشد; زيرا توبه به اين معنى شامل توبه خداوند متعال و مراتب عالى توبه بندگان خدا مانند توبه پيامبران و ... نمى شود. از اين رو، اينان مجبور شده اند الفاظى چونان «تواب»[3] و ... را كه مكرراً در قرآن، دعا و روايات درباره خدا آمده است به بسيار توبه پذير معنى كنند كه بى مناسبتى آن با معنى لغوى اش واضح است. از اين رو، بهتر است به دور از سختى و تحميل معنى نامناسب بر اين واژه، آن را به معنى «مطلق رجوع» بدانيم تا توبه خداوند متعال و بندگانِ مقرب درگاهش نيز در آن مندرج شود.

پس توبه هم توبه خدا را شامل است و هم توبه بنده را. اما در بازگشت انسان به خدا، توبه با «مِن» مى آيد «تاب مِن ذنبه» به معنى «رجع من ذنبه» و در توبه و بازگشت خدا به انسان با «عَلى» مى آيد. «تاب عليه» يعنى «رجع اليه بالرحمة».

براى توبه، در اصطلاح، معانى متعددى بيان شده است. متكلمان، فقيهان، عالمان اخلاق، عارفان، محدثان، هر دسته به نوبه خود سخن فراوان در اين باره گفته اند و به طور كلى و فشرده مى توان سخنان آنان را چنين سامان داد:

1ـ توبه، به معنى پشيمانى است;

2ـ توبه، به معنى پشيمانى و تصميم بر انجام ندادن آن گناه، در آينده است;

3ـ توبه، به معنى رجوع و بازگشت از نافرمانى و دورى از خدا به سوى قرب و اطاعت خداوند است;

4ـ توبه به معنى سه امرى است كه بر يكديگر مترتب مى شود و بر پايه رابطه عِلّى و معلولى در پى هم مى آيد.

در بحث هاى آينده به تفصيل از حقيقت توبه، اركان، شرايط و كمال توبه سخن خواهيم گفت.

فرق ميان توبه و استغفار

استغفار، از ماده «غفر» به معنى پوشاندن و مستور كردن است. راغب در مفردات مى گويد:

«"الغفر" به معنى پوشيدن لباسى است كه انسان را از آلودگى مصون دارد. در اصطلاح، به معنى طلب آمرزش از خداوند است، چه اين آمرزش خواهى با دعا باشد، چه با عبادت و چه با توبه و ... .»[4]

اين واژه در قرآن، روايات و دعاهاى رسيده از امامان معصوم ـ عليهم السلام ـ بسيار استعمال شده است. معنى لغوى آن به روشنى با توبه متفاوت است، چه اين كه توبه به معنى رجوع است و «استغفار» به معنى آمرزش خواستن. اما استعمال آن ها در آيات و روايات گاه طورى است كه نشان گر وحدت معنايى و گاه به گونه اى است كه از تعدد و تفاوت معانى آن ها حكايت مى كند.

ظاهر آيات و روايات زير، آن است كه معنى اين دو متفاوت است.

(يا قوم استغفروا ربكم ثم توبوا اليه)[5]

«سواء عليهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن يغفرالله لهم.»[6]

«أفلا يتوبون الى الله و يستغفرونه.»[7]

امام زين العابدين ـ عليه السلام ـ در مناجات تائبان چنين عرضه مى دارد:

«اللهم ان يكن الندم توبة اليك فانا اندم النادمين ... و ان يكن الاستغفار حطة للذنوب فانى لك من المستغفرين.»[8]

«خدايا! اگر پشيمانى در پيشگاهت، توبه محسوب است، پس من پشيمان ترين پشيمانانم ... و اگر استغفار موجب محو شدن گناهان است، پس من در پيشگاهت از استغفار كنندگانم.»

در حديث معروف به «جنود عقل» چنين آمده است:

«... التوبة و ضدّها الاصرار، و الاستغفار و ضدها الاغترار.»[9]

«ذكر» استغفار (استغفرالله ربى و اتوب اليه) كه با اندكى تفاوت ـ در دعاها و مناجات هاى بسيارى آمده است ـ نيز به ظاهر بر تغاير اين دو دلالت دارد.

متقابلاً، در موارد زيادى، استغفار به جاى توبه به كار رفته است كه نشان گر وحدت معنايى آن هاست. به عنوان نمونه:

(ولو انّهم اِذْ ظلموا انفسهم جاءُوكَ فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لَوَجَدُوا الله توّاباً رحيماً)[10]

«اگر اين مخالفان هنگامى كه به خود ستم مى كردند، به نزد تو مى آمدند و از خدا طلب آمرزش مى كردند و پيامبر هم براى آن ها استغفار مى كرد، خدا را توبه پذير و مهربان مى يافتند.»

(و من يعمل سواءً او يظلم نفسه ثم يستغفرالله يجدالله غفوراً رحيماً)[11]

«كسى كه كار بدى انجام دهد يا به خود ستم كند، پس از خداوند طلب آمرزش نمايد، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد يافت.»

از اميرالمؤمنين ـ عليه السلام ـ در نهج البلاغه چنين نقل شده است:

(و ما كان الله معذّبهم و هم يستغفرون)[12]

«تا هنگامى كه استغفار مى كنند، خدا عذابشان نخواهد كرد.»

هم چنين از حضرتش نقل شد است: «لا شفيع انجح من الاستغفار.»[13]

در اين روايات، استغفار به معنى توبه آمده است; زيرا آنچه سبب از بين رفتن گناه و سقوط عقاب است توبه مى باشد، نه استغفار. در برخى از روايات در تعريف استغفار همان معنى توبه ذكر شده است. به عنوان نمونه، از پيامبر خدا ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ چنين روايت شده است:

«خير الاستغفار عندالله، الاقلاع و الندم.»[14]

در حكمت معروفى كه حضرت على ـ عليه السلام ـ در نهج البلاغه دارد، استغفار را بر شش معنى اطلاق فرموده كه همان معانى توبه است.[15]

به نظر مى رسد، مفهوم استغفار با مفهوم توبه كاملاً مغاير باشد و اگر در مواردى استغفار به جاى توبه به كار رفته يا از آن روست كه استغفار نشان گر توبه و گونه اى از اظهار آن است.

به عبارت ديگر، توبه زبان است و يا از آن روست كه پس از ندامت كامل و رجوع به خدا، انسان طلب عفو و بخشش مى كند، پس استغفار نتيجه توبه است، يا از آن رو كه استغفار به معنى شوق و محبت به غفران الهى است كه اين معنى از رجوع قلبى (توبه) جدا شدنى نيست.

به بيان ديگر، وقتى انسان پشيمان شد و آتش ندامت در جانش افتاد، پيش، پس، يا همراه ندامت و يا در هر سه حالت، با همه وجود در پى جلب رضايت خدا و به دست آوردن بخشش اوست (حب و شوق به مغفرت خدا) به اين اعتبار، مى توانيم استغفار را مقدمه توبه بدانيم: «واستغفروا ربكم ثم توبوا اليه» و مى توانيم به جاى «توبه» استغفار را به كار بريم: «ومن يعمل سوءاً او يظلم نفسه ثُمّ يستغفر اللّه» و مى توانيم آن را به عنوان نتيجه و زاييده توبه در نظر گيريم.

از طرفى، استغفار، توبه زبانى و نشانگر ندامت است. توضيح اين كه وقتى آتش ندامت در دل گناهكار شعله مى افكند از گذشته اش پشيمان شده و فرياد ندامت از جانش بر مى كشد. گاه همراه آن، گاه پيش از آن و گاه پس از آن، صدايش نيز به پوزش خواهى و آمرزش طلبى بلند مى شود و از اين روست كه در آيات و روايات گاه استغفار به جاى توبه به كار رفته است.

با اين توضيح روشن مى شود كه اين روايات تعارضى ندارند كه درصدد رفع آن و يا توجيه آن ها برآييم و بدين سبب است توجيه هايى كه برخى از عالمان و محققان براى اين آيات و روايات كرده اند، خلاف ظاهر آن هاست.

به عنوان نمونه شيخ انصارى در كتاب عدالت چنين مى گويد:

«ممكن است كلمه "توبه" را در آيات و رواياتى كه بر "استغفار" عطف شده است مانند "استغفروا الى الله ثم توبوا اليه" به معنى "انابه" بدانيم و انابه پس از توجهى است كه انسان براى آمرزش طلبى به خدا مى كند، همان طور كه توجه به خدا براى طلب عفو، پس از ندامت است; زيرا ندامت بازگشت به خدا وبرگشت از راه باطل است. پس ندامت، آمرزش خواهى (استغفار) و انابه در واقع همه توجه به خداست كه يكى از پس ديگرى از دل انسان نشأت مى گيرد و ممكن است استغفار بر مجموع اين توجهات اطلاق شود، همان طور كه در حديث معروف على ـ عليه السلام ـ آمده است.»[16]

اشكال ما بر شيخ آن است كه ضرورتى ندارد «توبه» را به معنى «انابه» بگيريم، بلكه هر يك از توبه و استغفار به معنى خود به كار رفته است و تعارضى هم ميان شان نيست.

از اين همه، نتيجه مى گيريم كه استغفار با توبه تغاير مفهومى دارد، اگرچه گاهى وحدت مصداقى پيدا مى كنند كه يا برخاسته از اين است كه استغفار، فرياد زبان و كاشف از توبه است و يا ناشى از اين است كه به معنى حب و شوق به غفران الهى است كه از ندامت جداشدنى نيست. اما با اين همه بايد تأكيد شود كه ميان اين دو تفاوت است. اين تفاوت ها را مى توان به شرح زير سامان داد:

1ـ سيرى در دعاها و مناجات ها نشان مى دهد كه استغفار نوعى دعاست. از امام صادق ـ عليه السلام ـ روايتى نقل شده است كه اين معنى را تأييد مى كند:

«ان مِنْ اجمعِ الدعا الاستغفار.»[17]

«استغفار از جامع ترين دعاهاست.»

از پيامبر خدا ـ صلى الله عليه و آله وسلم ـ چنين نقل شده است:

«خير الدّعاء الاستغفار.»[18]

«استغفار بهترين دعاست.»

2ـ در بسيارى از موارد، استغفار جزيى از عبادت است و در موارد ديگرى خود آن به عنوان يك عمل مستحبى معرفى شده است. پيامبر گرامى ـ صلى الله عليه وآله و سلم ـ فرمود:

«خير العبادة الأستغفار.»[19]

«استغفار، بهترين عبادت است.»

3ـ مجلسى در توضيح خبر سماعه (روايت جنود عقل) مى گويد:

«استغفار اعم از توبه است; زيرا ندامتى است كه عزم بر ترك گناه شرط آن نيست، در حالى كه از شرايط توبه عزم بر ترك گناه است.»[20]

4ـ در مواردى استغفار به معنى «آمرزش طلبى» آمده كه با توبه مغاير است، خداوند در قرآن كريم مى فرمايد:

(سواء عليهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لَنْ يغفرالله لهم ...)[21]

«براى آنان تفاوت نمى كند، خواه استغفار برايشان كنى يا نكنى، هرگز خداوند آنان را نمى بخشد.»

فرق ميان انابه و توبه

«توبه» به معنى رجوع و بازگشت به خداى سبحان و پشيمانى از گناهان است، و «انابه» نيز در لغت به همين معناست.

قرشى در قاموس قرآن نوشته است:

«"نوب" اگر با "اِلى" باشد به معناى رجوع بعد از رجوع است. "ناب اليه، رجع اليه مرة بعد اخرى" همچنين است "انابة". زنبور عسل را "نوب" گويند كه به كندويش پى در پى باز مى گردد. حادثه را نائبه گويند كه از نشانه هاى آن پى در پى بودن است. انابه به خدا برگشتن به سوى خدا است با توبه و اخلاص عمل ... .»[22]

در معنى اصطلاحى آن اختلاف است. برخى، آن را به معنى رجوع دانسته اند[23] و برخى ديگر گفته اند معنى آن با توبه يكى است.[24] نظر گروهى از عالمان اسلامى آن است كه «انابه» با توبه متفاوت است، در وجه تفاوت آن نيز اختلاف است، ظاهر آيات[25] و روايات[26] نيز همين است.

علامه طباطبايى معنى «انابه» و «ايمان» را يكى مى داند، و اين هر دو را زمينه ساز هدايت انسان.[27]

از ظاهر آيات و روايات مى توان فهميد كه انابه در جايى است كه انسان به خدا توجه تام پيدا كند و از آنچه غير اوست روى گردانده و به او برگردد.

نراقى در جامع السعادات[28] مى گويد:

«بدان كه انابه، بازگشت و روى كردن به خدا با جان، گفته و عمل است، از همه آنچه كه غير اوست تا آن جا كه هماره انسان درباره خداى تفكر كند، به ياد او باشد و در جهت انجام طاعات عمل كند. پس انابه بالاترين درجه توبه است; زيرا توبه رجوع از گناه است و انابه رجوع از مباحات نيز هست، از اين رو انابه از مقام هاى بلند و درجه هاى عالى انسان است. خداى مى فرمايد: (انيبوا الى ربكم و اسلموا له)[29] و مى فرمايد: "ما يتذكر الا من ينيب".»[30]

شيخ انصارى نيز سخنى مشابه اين دارد، آن بزرگوار، توبه، استغفار و انابه را توجه به خداى مى داند. اما استغفار توجهى است كه از پس توبه حاصل آيد و انابه توجهى است كه پس از استغفار دست دهد.[31]

به هر حال، معنى توبه و انابه بسيار نزديك است، اگرچه ميان آن ها تفاوت هست و تفاوت آن ها به اعم بودن معنى انابه است.

حقيقت توبه چيست؟

توبه اى كه در قرآن، روايات و فتاواى فقيهان احكام زيادى بر آن بار شده به چه معنى است؟ پرواضح است كه اين بحث آثار مهمى دارد; زيرا حقيقت توبه، مرزها و قلمرو آن در اين بحث تبيين مى شود. آن گاه در بسيارى از مسايل فقهى و كلامى موضوع احكام مختلفى قرار مى گيرد.

متكلمان، فقيهان، عالمان اخلاق، عارفان و مفسران به خوبى از اهميت اين امر خطير آگاه بوده و پژوهش هاى سودمندى در تعيين دقيق ماهيت توبه كرده اند. بى گمان توبه واجب، توبه از گناه است از اين رو، براى تعميق بيشتر اين بحث به طور فشرده برخى از ابعاد گناه را بررسى مى كنيم.

آثار ويرانگر گناه

آثار شوم گناه فراوان است. يكى از نتايج بسيار بد گناه زيانى است كه بر دل وارد مى كند. دل خانه خدا، تنها راه ارتباط مستقيم با حضرت حق، كانون معنويت و پايگاه رشد و تقويت نيروهاى روحانى در انسان است.

گناه، دل را نابود مى كند، قواى معنوى آن را تضعيف، ريشه هاى درخت تنومند ايمان و تقوا را كه در اعماق جان نفوذ كرده است، زرد و پژمرده مى كند. سرپيچى و نافرمانى از دستورهاى خداى سبحان سياهى و تباهى دل را در پى دارد.[32]

وقتى انسان مرتكب گناه مى شود، لكه سياهى در قلب او پديد مى آيد و به تدريج كه گناهان اش بيشتر و بيشتر مى شود، اين سياهى هم گسترده تر مى شود; تا آن جا كه سرتاسر دل را فراگرفته و بر همه آن سايه مى افكند و در واقع، چنين كسى تنگدل و سنگدل[33] مى شود و به تعبير رسا و زيباى قرآن «دل او از سنگ هم سخت تر است.»[34] از آن جا كه ارتباط او با خداوند سست و ضعيف شده است، دعاهايش به استجابت نمى رسد.[35] توفيقات معنوى كه رشد و تكامل ابعاد روحانى انسان را به دنبال دارد، از وى سلب مى شود،[36] بلاهاى گوناگون محسوس و نامحسوس بر او فرود مى آيد، پرده هاى عصمت حريم كبريايى الله را مى درد و در برابر خداوند جسور و بى باك شده و بى پروا گناه مى كند.[37]

فشرده سخن اين كه به راه راست و سعادت پشت كرده و دوان، دوان به سوى شقاوت و بدبختى حركت مى كند. از مسير آفريدگار، معبود و محبوب خود دور شده و به راه شيطان مى رود و اگر به راه راست بازنگردد، آينده خطرناكى در انتظار اوست.

مقدمه و زمينه توبه

براى اين بازگشتن، زمينه اى لازم است و عنايت و توجه خدا به بنده زمينه ساز آن است; زيرا اين توجهِ رحيمانه خدا به سان نورى است كه در قلب تاريكى ها مى دود و به پيش مى تازد; انفجارى است، در ميان امواج انباشته سياهى ها و قساوت هاى برخاسته از گناه، كه نهيبى بر گناهكار مى زند; وى را از خواب غفلت بيدار كرده و متوجه واقعيت هاى خود مى كند. او را به فكر و تأمل وامى دارد، گناهان و آثار شومش را به تصوير مى كشد و به خود مى نگرد كه با سرعت در مسير شيطان در حركت است; پشيمان شده و به فكر تغيير مسير مى افتد و همين بازگشت به سوى خدا و تغيير مسير، توبه است.

حقيقت توبه

مقدمه و زمينه توبه، در آغاز، عنايت و توجه خداست كه تفكر و تأمل تايب و در نتيجه بيدارى و آگاهى وى را در پى دارد كه بايد به سوى خداى برگردد. اين بازگشتن (توبه) انقلابى مقدس، درونى و سازنده است كه بايد از دل آغاز شده و در كشور جان به وقوع پيوندد.

وقتى گناهكار از خواب غفلت بر مى خيزد، اين بيدارى لرزه به جان او مى اندازد; وى را سخت پشيمان مى كند; دلش مى سوزد; آتش ندامت در جانش شعله مى كشد و اين شعله ها فروزان و فروزان تر مى شود و همين انقلاب درونى است كه دل را آباد مى كند، سوزى است كه مى سازد، دل نورانى مى شود و گناهان بخشوده، و معنى رجوع و بازگشت (توبه) همين است.

تعريف هاى توبه

عالمان و دانشمندان مسلمان از حقيقت توبه تعريف هاى گوناگون و زيادى ذكر كرده اند كه مى توان آن ها را به شرح زير سامان داد:

الف: ندامت

بسيارى از متكلمان و فقيهان در تعريف توبه گفته اند: توبه همان ندامت و پشيمانى است. اين نظريه طرفداران زيادى دارد تا آن جا كه برخى بر آن ادعاى اجماع كرده اند.

آيت الله سيد عبدالاعلى سبزوارى در اين باره چنين مى گويد:

«به دليل اجماع و نص، حقيقت توبه همان پشيمانى است. پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله و سلم ـ در روايتى فرمودند: "در توبه پشيمانى كفايت مى كند" به بيان ديگر، اين همان بازگشتن و روى كردن قلبى و درونى به سوى خدا پس از ارتكاب گناه است كه جز با ندامت و پشيمانى شخص تحقق نمى يابد.»[38]

دليل هاى اين ديدگاه: حاميان اين ديدگاه به طور عمده به رواياتى ـ همانند روايات زير ـ استدلال كرده اند.

عن ابى جعفر ـ عليه السلام ـ : «كفى بالندم توبة.»[39]

امام باقر ـ عليه السلام ـ فرمودند: «در توبه، ندامت كافى است.»

«عن ابان بن تغلب قال: سمعت ابا عبدالله ـ عليه السلام ـ يقول: ما من عبد اذنب ذنباً فندم عليه اِلاّ غفرالله له قبل ان يستغفر ... .»[40]

ابان بن تغلب مى گويد: از امام صادق ـ عليه السلام ـ شنيدم كه فرمود:

«هيچ بنده اى نيست كه گناه كند، آن گاه پشيمان شود، جز اين كه خداى وى را مى بخشد پيش از آن كه طلب آمرزش كند.»

«عن ابى عبدالله ـ عليه السلام ـ قال: قال اميرالمؤمنين ـ عليه السلام ـ : ان الندم على الشر يدعوا الى تركه.»[41]

«امام صادق ـ عليه السلام ـ از قول اميرالمؤمنين نقل مى كند كه حضرت فرمود: پشيمانى از گناه انسان را به ترك آن وادار مى كند.»

«محمد بن على بن الحسين قال: «مِنْ الفاظ رسول الله ـ صلى الله عليه و آله وسلم ـ : الندامة توبة.»[42]

«شيخ صدوق نقل مى كند كه رسول خدا فرمود: ندامت و پشيمانى، توبه است.»

امام زين العابدين ـ عليه السلام ـ فرمودند:

«اللهم! ان يكن الندم من الذنب توبة فانا اندم النادمين.»[43]

«بار خدايا! اگر پشيمانى از گناه توبه است من از همه پشيمانان پشيمان ترم.»

«قال اميرالمؤمنين ـ عليه السلام ـ : الندم على الخطيئة استغفار.»[44]

على ـ عليه السلام ـ فرمود: «پشيمانى بر گناه و خطا، توبه است.»

«الندم على الذنب يمنع عن معاودته.»[45]

«پشيمانى بر گناه، مانع بازگشت به آن است.»

«طوبى لكل نادم على زلّته ... .»[46]

«خوشا به حال آن كه از لغزش خود پشيمان باشد.»

«من ندم فقد تاب.»[47]

«كسى كه پشيمان شده باشد، توبه كرده است.»

و نيز روايات بسيار زياد ديگر، به ويژه دعاها و نيايش هاى ائمه ـ عليهم السلام ـ تا آن جا كه آيت الله محمدتقى آملى پس از نقل سه روايت در اين باره مى گويد:

«افزون بر اين ها مدلول روايات بى شمارى اين است كه توبه همان ندامت است.»[48]

بررسى نظريه ندامت

اگر مقصود اين بزرگان از ندامت، پشيمانى صرف و غيرموثر است كه بى گمان سخنى گزاف است. پشيمانى تنها، بازگشت درونى به خداوند متعال نيست. اگر كسى از گناه گذشته خود پشيمان است و در عين حال تصميم بر اصرار و تكرار آن دارد و يا درصدد جبران ويرانى هاى برخاسته از گناه نيست، به چنين كسى تايب نتوان گفت و با تأمل در سخنان طرفداران اين نظريه، قاطعانه مى توان مدعى شد كه اينان صرف ندامت را توبه نمى دانند.

شاهد اين مطلب آن كه دسته اى از اينان، عزم بر ترك گناه را شرط ندامت دانسته و تأكيد كرده اند كه پشيمانى بدون عزم بر ترك، توبه نيست. اما عزم بر ترك، شرط توبه است و خارج از حقيقت آن و تنها ركن مقوّم توبه همان ندامت است.[49]

اما اين پاسخ، مشكل را حل نمى كند و هنوز طرفداران اين نظريه با پرسش هايى مواجه اند كه پاسخ قانع كننده اى در سخنانشان يافت نمى شود. يك پرسش آن است كه: آيا تصميم بر جبران گذشته چه جايگاهى در توبه دارد؟ آيا آن هم شرط است يا اصولاً در توبه نقشى ندارد؟

ديگر آن كه مراد از اين «عزم» بر ترك چيست؟

اگر معنى آن قصد و عزم اختيارى است، لازمه اش اين است كه كسى كه به خود اطمينان ندارد كه بتواند گناه را ترك كند، يا مى داند كه آن را دوباره انجام خواهد داد، چگونه مى تواند عزم بر ترك گناه كند؟!

در واقع، چنين كسى از سويى مى داند كه مى خواهد چنين گناهى را انجام ندهد; چون معنى عزم اين است، و از طرفى مى داند كه مى خواهد آن را در آينده انجام دهد; چون در هر حال گناه در قلمرو خواستن و فعل اختيارى است.

به بيان ديگر، يا اين اطمينان نداشتن بر ترك گناه و علم به انجام دادن آن منافى با تحقق عزم است و يا دست كم آن را سست مى كند، به طورى كه عزم موكد (تصميم قاطع و قوى) حاصل نيايد.

شيخ انصارى ـ قدس سره ـ در اين باره چنين مى گويد:

«اگر مراد از عزم، اطمينان به اين است كه ديگر اين گناه را مرتكب نمى شود، دليلى بر اعتبار آن در توبه نيست. افزون بر اين كه مستلزم اين است كه توبه كسى كه به خود مطمئن نيست كه در آينده ترك گناه كند، ممتنع باشد، مانند انسان بداخلاقى كه به خود اطمينان ندارد و اگر كسى به او تعرض كند هيچ تضمينى نيست كه به طور مكرر به وى ناسزا نگويد و مانند آدم ترسويى كه تضمينى بر فرار نكردن او در مصاف با دشمن نيست (در حالى كه توبه چنين كسى صحيح و مقبول است). پس اطلاق گفته رسول خدا ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ كه در توبه ندامت كافى است و فرمايش امام زين العابدين، "كه اگر توبه پشيمانى است من از همه پشيمانان پشيمان ترم" مقيدى ندارد، و اگر مراد از عزم بر ترك گناه اراده و خواستن آن است، گرچه اطمينان به تحقق آن نداشته باشد، كه اين از پشيمانى جداشدنى نيست و لازمه آن است.»[50]

فشرده سخن شيخ اين است كه اگر مراد از «عزم بر ترك گناه در آينده» تنفر و انزجار از گناه است كه در نادم حاصل مى آيد و در نتيجه خود به خود تصميم مى گيرد گناه نكند، اين لازمه ندامت است و نيازى نيست به عنوان شرط مطرح شود و اگر معنى عزم اين است كه شخص از روى اختيار تصميم بگيرد گناه نكند، طورى كه مى تواند اين تصميم را نگيرد، دليلى بر آن در توبه نداريم. افزون بر اين كه، سبب امتناع توبه كسى است كه مى داند در آينده گناه مى كند و يا اطمينان ندارد آن را ترك كند.

ب: ندامت و عزم بر ترك گناه

گروهى از متكلمان و فقيهان، حقيقت توبه را به معنى ندامت و عزم بر ترك گناه دانسته اند و از نظرگاه اين دسته توبه دو ركن مقوم دارد كه ندامت و عزم بر ترك گناه است. اين نظريه نيز طرفداران زيادى دارد. غالب متكلمان معتزلى و گروهى از محققان شيعى طرفدار اين نظريه اند. فقيه نامدار و متكلم برجسته شيعه، علامه حلى در بيشتر آثار خود اين نظر را بر مى گزيند.

اشكال اين نظريه همان است كه در نقد و بررسى تعريف اول از توبه بيان كرديم كه اگر عزم اختيارى است، نه دليلى بر اعتبار آن داريم و نه به لوازم آن مى توانيم پايبند باشيم، و اگر عزم همان اراده و خواست غيراختيارى است كه لازمه ندامت است.

علامه حلى در كتاب نهج المسترشدين به اين نكته توجه كرده و نوشته است:

«... نبودن عزم بر ترك ]گناه[ در توبه نشانگر آن است كه ندامت واقعى در تائب نبوده است. اگر اشكال شود كه ظاهر روايت شريفه اين است كه عزم بر ترك گناه همانند ندامت جزء حقيقت توبه است، پاسخ اين است كه در روايت ديگر عزم بر ترك گناه لازمه ندامت است. امام صادق ـ عليه السلام ـ از اميرالمؤمنين ـ عليه السلام ـ نقل مى كند: "ان الندم على الشر يدعو الى تركه" و از حضرتش نيز نقل است "الندم على الذنب يمنع عن معاودته".»[51]

ج: پشيمانى، عزم و تدارك

گروهى از عالمان اخلاق، توبه را به آگاهى از زيان هاى گناه، حالت پشيمانى و عزم بر ترك گناه در حال و آينده و تدارك گذشته تعريف كرده اند. طلايه دار آنان و مبتكر اين طرح، غزالى است.

فشرده نظر وى اين است كه توبه از سه امر مترتب بر يكديگر تشكيل شده است كه هر يك سبب ديگرى است. در آغاز، نور معرفت و ايمان بر قلب انسان مى تابد و از آثار ويرانگر گناه آگاه مى شود. به دنبال اين آگاهى سخت نادم شده و آتش ندامت و پشيمانى در دل وى مى افتد. آن گاه عزم جزم مى كند تا گذشته را تدارك كرده و در حال و آينده گناه نكند و درصدد انجام اعمال شايسته برآيد.

غزالى در كيمياى سعادت چنين مى گويد:

«بدان كه اول توبه نور معرفت و ايمان است كه پديدار آيد، كه در آن نور بينند كه گناه زهر قاتل است. چون نگاه كند كه وى از اين زهر بسيار خورده است و به هلاك نزديك است، به ضرورت، پشيمانى و هراسى در وى پديد آيد، چون كسى كه بداند زهر خورده است پشيمان شود و بترسد و از پشيمانى انگشت به گلو فرو برد تا قى كند ... هم چنين در وى پشيمانى پديدار آيد بر گذشته و آتشى از آتش خوف در ميان جان وى افتد كه هلاك خويشتن مى بيند در اين آتش، و شره و شهوت گناه در وى سوخته شود و عزم كند گذشته را تدارك كند ... پس نفس توبه پشيمانى است و اصل وى نور معرفت و ايمان و فروع وى بدل كردن احوال و نقل كردن جمله اندام ها از معصيت و مخالفت به اطاعت و موافقت است.»[52]

بيشتر عالمان اخلاق، همانند فيض كاشانى در محجة البيضاء و حقايق، نراقى در جامع السعادات و فرهيختگانى چونان فخر رازى در تفسيرش و ... اين تعريف را پسنديده اند. آن گاه غزالى مى گويد: تعاريف مختلفى از توبه ارايه شده است كه يا به امر اول و يا به ندامت و يا به عزم بر ترك نظر دارد و غالباً توبه را به معنى ندامت گرفته اند كه روح و جان توبه همان است، ولى تمام حقيقتش آن نيست، بلكه ندامتى است كه از معرفت برخيزد و عزم را ثمر دهد. آن گاه برخى از اين تعريف ها را نقل مى كند، مانند:

«توبه، بدل كردن حركات نكوهيده است به حركات ستوده و آن جز به خلوت و خاموشى و حلال خوردن تمام نشود.»

اين تعريف از سهل تسترى است و در آن بر امر سوم توبه تكيه شده است.

«توبه، گداختن باطن است به سبب گناهان سابق و توبه، آتشى است در دل كه اشتعال پذيرد و شكافى است در جگر كه التيام نپذيرد.»

در اين دو تعريف بر ندامت، نظر دارد.

«توبه، بيرون كشيدن لباس جفا است و گستردن بساط وفا.»

در اين تعريف هم بر امر سوم يعنى ترك گناه تأكيد شده است.

از اين رو، غزالى اختلاف تعريف هاى توبه را چنين توجيه مى كند كه هر كس بُعدى از آن را ملاحظه كرده و به همه آن توجه نكرده است.

سيد نعمت الله جزايرى ضمن ستودن تعريف غزالى تبيين ديگرى از دليل اختلاف در تعريف هاى توبه ارايه مى دهد و آن اين كه بى گمان توبه داراى مراتبى است و هر مرحله از ويژگى هايى برخوردار است كه مرتبه ديگر فاقد آن است و خصوصيات هر كدام غير از ديگرى است. از اين رو، آنان كه به تعريف توبه پرداخته اند، هر كس با توجه به مرحله مورد نظر خودش توبه را تعريف كرده و براى همين است كه تعريف ها مختلف شده است.

بررسى نظريه غزالى

يكى از مطالب مهمى كه غزالى ناديده گرفته، همان مقدمه يا امر اول در توبه است. ايشان و پيروانش مى گويند: علم به ضرر گناهان، نخستين جزء توبه، و نكته آغاز آن است. ولى واقعيت امر، چيز ديگرى است و آن اين كه توبه با رجوع خداى و عنايت و توجه او آغاز مى شود و آيات متعددى بر اين امر دلالت دارد. اگر قرار باشد كه ما علم به زيان هاى گناه را جزء حقيقت توبه بدانيم، بايد بيش و پيش از آن به عنايت خدا در اين مورد توجه كرده و جايى براى آن باز كنيم.

مفسر بزرگ علامه طباطبايى ـ قدس سره ـ در تفسير گران سنگ الميزان، به خوبى، اين نكته را تبيين كرده است.

آن فرزانه جاويد در اين باره چنين مى گويد:

«از آن جا كه انسان، فى نفسه، محتاج است و جز از راه پروردگارش مالك خير و سعادت خود نيست، براى بازگشت به خدا، به عنايت و كمك خداوند نيازمند است، از اين رو براى بازگشت انسان به عبادت و خشوع در برابر خدا توفيق و كمك خداى لازم است و توبه خداى سبحان به بنده اش كه مقدم بر توبه بنده است، همين است. خداوند در قرآن كريم مى فرمايد: "ثم تاب عليهم ليتوبوا ...".»[53]

همان طور كه بازگشتن به سوى خدا به قبول خداوند از طريق آمرزش گناهان بنده و تطهير وى محتاج است و اين توبه دوم خداى است كه پس از توبه انسان است و خدا مى فرمايد:

«"و اولئك يتوب الله عليهم" پس در هر توبه انسان دو بازگشت و توبه از جانب خداى وجود دارد; يكى قبل از توبه بنده و ديگرى پس از آن، البته بايد توجه داشت كه در مقايسه توبه خدا با توبه انسان است كه خداوند دو توبه دارد وگرنه اگر توبه خداى را فى نفسه، ملاحظه كنيم يك توبه بيش نيست و آن در هنگام بازگشتن بنده به سوى خداست.»[54]

آيت الله سيد عبدالاعلى سبزوارى نيز در اين باره سخنى مشابه دارد، آن بزرگوار مى گويد:

«از آيات قرآن مستفاد است كه آغاز توبه، با توفيق خداست و عادتاً همواره با اين عنايت و توفيق هدايت به راه راست است ... .»[55]

اشكال ديگر اين تعريف، اين است كه چگونگى عزم بر ترك گناه را توضيح نداده است. ظاهر سخنان طرفداران اين نظريه اين است كه عزم بر ترك گناه پس از پشيمانى است و بر آن مترتب است.

در مباحث پيشين، يادآور شديم كه اين عزم، لازمه جدانشدنى پشيمانى است; از اين رو، اگر مقصود از ترتب همان ملازمه است كه مانعى ندارد وگرنه اين سخن درباره عزم صحيح به نظر نمى رسد.

د: بازگشتن و رجوع

گروهى از محققان توبه را به معنى «رجوع» دانسته اند كه تناسب كامل با معنى لغوى آن دارد. در ميان اينان چهره هاى برجسته اى همانند شيخ انصارى و علامه طباطبايى وجود دارد. علامه طباطبايى در اين باره نوشته است:

«توبه به معنى رجوع است و اين بازگشت بنده است به سوى خدا به وسيله ندامت و پشيمانى از روى گرداندن از خدا، و بازگشت خدا به انسان است، از اين طريق كه به وى توفيق توبه عنايت مى كند و ما بارها و بارها گفته ايم كه هر توبه و بازگشت انسان به خدا دو توبه و بازگشت الهى را در بردارد، يكى پيش از توبه انسان است كه همان توفيق خداى سبحان و ديگرى پس از آن كه آمرزش گناهان و قبول توبه وى است.»[56]

شيخ انصارى نيز توبه را به معنى رجوع دانسته و نوشته است:

«حقيقت توبه يا بازگشتن به خداى، پس از اعراض از خداوند و يا بازگشتن به راه راست الهى، پس از انحراف از آن است و آن متوقف است بر آگاهى از اين نكته كه دورى از حضرت حق و انحراف از جاده مستقيم الهى و توجه به خدا، زيانى بس بزرگ و ضررى ويرانگر است كه ديگر زيان ها در مقايسه با آن هيچ است. پس از اين توجه و يقين است كه جان انسان پشيمان و دردمند مى شود، كه گستره شدت و ضعف آن با مرتبه يقينش متناسب است. و از آن به پشيمانى و ندامت تعبير مى شود ... .»[57]

استاد شهيد، مرتضى مطهرى، ضمن بيان مقدمه مشروح و سودمندى، توبه را به معنى بازگشت و انقلاب مقدس روحانى و درونى و يا تغيير مسير معرفى مى كند. فشرده نظر آن بزرگوار اين است كه در جمادات تغيير مسير نياز به عامل و نيروى خارجى دارد، يك سنگ، براى تغيير مسيرش، نيازمند پرتاب يا وارد كردن نيرو بر آن است. اما گياهان و حيوانات استعداد شگفتى دارند و آن تغيير مسير از درون است و انسان استعداد و زمينه بسيار شگفت انگيزترى دارد و آن قيام عليه خود است. نيروهاى درونى انسان مى توانند عليه يكديگر به پا خيزند و ضمن يك قيام درونى پيروز شده، يا شكست بخورند.

توبه عبارت است از قيام نيروهاى روحانى و معنوى انسان، عليه ابعاد شهوانى و نيروهاى شيطانى وى، كه در دل جاى خوش كرده و زمام امور و تدبير و اداره انسان را به دست گرفته و او را چونان حيوانى بى شاخ و دم درآورده اند.[58]

بررسى نظريه رجوع

به نظر مى رسد اين ديدگاه به واقعيت نزديك تر باشد. ظاهراً مقصود شيخ انصارى، علامه طباطبايى و شهيد مطهرى و ... اين است كه اين بازگشتن و رجوع به خداى سبحان در قلمرو دل و جان است و اين با پشيمانى محقق مى شود. در واقع، حقيقت توبه همان بازگشت درونى به خدا يا پشيمانى خاص است به گونه اى كه بازگشت به خدا برابر آن صدق كند.[59]

در اين فرض، اشكالى بر اين نظريه وارد نيست. اما دسته اى از آنان كه توبه را به معنى رجوع دانسته اند تحليل ديگرى از آن دارند و رجوع را مبهم گذاشته و درباره آن توضيحى نداده اند.

آيت الله خويى در تنقيح مى گويد:

«توبه در لغت به معنى رجوع است و حقيقت شرعيه و متشرعه ندارد، از اين رو، حقيقت آن نيز به همين معنى رجوع است; رجوع به سوى خدا، اما اين رجوع، دو لازمه دارد يكى ندامت و پشيمانى است و ديگرى عزم بر ترك گناه.»[60]

مطالب پيشين به روشنى نادرستى اين نظريه را نشان مى دهد; زيرا اگر مراد از بازگشت به خدا، بازگشت درونى است كه ندامت خود آن است و نه لازم آن. و اگر مراد از رجوع، رجوع عملى به سوى خداست، اين مسأله نه تنها دليلى ندارد بلكه دليل بر رد آن محقق است.

چرا حقيقت توبه بازگشت درونى است؟

توبه به معنى رجوع قلبى است كه از آن به «ندامت خاص» مى توان تعبير كرد; ندامتى كه عزم بر بازنگشتن به گناه و تدارك گذشته در آن لحاظ شده است.

بى گمان از واجباتى كه بر هر تايب و غيرتايبى واجب است همان تدارك گذشته است. مثلاً اگر شخصى دزدى كرده و اينك از آن تايب است، بايد در كوتاه ترين زمان ممكن مال به سرقت رفته را به صاحبش بازگرداند. حال، اين پرسش مطرح است كه چرا تدارك جزء توبه نيست؟ پاسخ اين است كه حقيقت و ماهيت هر چيز ثابت است و تغييرپذير نيست و اگر چنين امرى به عنوان جزء توبه يا شرط آن وارد حقيقت توبه شود در واقع امرى متغير در آن داخل شده است و اين عقلاً ممكن نيست; زيرا تدارك گذشته در موارد مختلف برحسب شرايط و موقعيت ها متفاوت است، كه در آينده به تفصيل از آن بحث خواهيم كرد.

اما اين كه علم به مضرات گناه و آثار تخريب گر آن در حقيقت توبه نيست، دليلش روشن است; زيرا نه بازگشت به خدا و نه ندامت و پشيمانى هيچ كدام بر آن صدق نمى كند، اگرچه بر آن متوقف است، و توقف چيزى بر چيز ديگر، نشانه مقدميت امر دوم است و به هيچ وجه نمى تواند دليل عينيت باشد.

ادامه دارد

پى نوشت :

[1]- لسان العرب، ج 2.

[2]- مجمع البيان، ج 1، ص 88.

[3]- مجمع البحرين، ج 2، ص 13 ـ 14.

[4]- المفردات، ص 374.

[5]- سوره هود (11) آيات 3، 52، 90.

[6]- سوره منافقون (63) آيه 6.

[7]- سوره توبه (9) آيه 80.

[8]- صحيفه سجاديه، دعاى 31.

[9]- مرآة العقول، ج 1، ص 75.

[10]- سوره نساء (4) آيه 64.

[11]- سوره نساء (4) آيه 110.

[12]- سوره انفال (8) آيه 33.

[13]- ميزان الحكمه، ج 7، ص 255.

[14]- همان، ص 247.

[15]- همان، ص 255.

[16]- مكاسب، ص 336.

[17]- بحارالانوار، ج 93، ص 283.

[18]- كافى، ج 2، ص 504.

[19]- ميزان الحكمة، ج 7، ص 246.

[20]- مرآة العقول، ج 1، ص 75; بحارالانوار، ج 1، ص 115.

[21]- سوره منافقون (63) آيه 6.

[22]- قاموس قرآن، ج 7، ص 118.

[23]- تفسير قرطبى، ص 18.

[24]- بحارالانوار، ج 1، ص 126.

[25]- سوره زمر (39) آيه 45; سوره مؤمن (40) آيه 13; سوره ممتحنه (60) آيه 4; سوره لقمان (31) آيه 15.

[26]- صحيفه سجاديه، دعاى 12 و 13.

[27]- الميزان، ج 13، ص 353.

[28]- جامع السعادات، ج 3، ص 90.

[29]- سوره زمر (39) آيه 54.

[30]- سوره مؤمن (40) آيه 13.

[31]- مكاسب، ص 336.

[32]- سوره مطففين (83) آيات 14 ـ 15; سوره حج (22) آيه 46; سوره صف (61) آيه 5; سوره مائده (5) آيه 13; سوره حديد (57) آيه 16; سوره غافر (40) آيه 35; سوره نساء (4) آيه 155.

[33]- اصول كافى، ج 2، ص 273، 271، 268.

[34]- سوره بقره (2) آيه 74.

[35]- اصول كافى، ج 2، ص 271.

[36]- بحارالانوار، ج 73، ص 377; وسائل الشيعة، ج 5، ص 279.

[37]- اصول كافى، ج 2، ص 269.

[38]- مهذب الاحكام، ج 3، ص 360.

[39]- وسائل الشيعة، ج 6، ص 394.

[40]- همان.

[41]- همان.

[42]- همان.

[43]- صحيفه سجاديه، مناجات تائبين.

[44]- مستدرك الوسايل، ج 12، ص 118.

[45]- همان.

[46]- همان.

[47]- همان.

[48]- مصباح الهدى، ج 5، ص 318. «... وغير ذلك مما لاتحصى».

[49]- اوائل المقالات، ص 61; شرح تجديد الاعتقاد، ص 388; شرح مواقف، ج 4، ص 214; شرح المقاصد، ج 5، ص 3 ـ 162.

[50]- مكاسب، ص 336.

[51]- ظاهر اين دو روايت، همان طور كه مجلسى و ديگران در توضيح روايت نخست تصريح كرده اند اين است كه ندامت مستلزم عزم بر ترك است و جمع ميان روايت شريفه در نهج البلاغه و اين دو روايت و رواياتى كه توبه را ندامت مى دانند به اين است كه منظور حضرت ـ عليه السلام ـ در روايت نهج البلاغه را چنين توجيه كنيم كه ندامت، مستلزم عزم است. بحارالانوار، ج 6، ص 20; مرآة العقول، ج 11، ص 282 ـ 283.

[52]- كيمياى سعادت، ج 2، ص 320.

[53]- سوره توبه (9) آيه 118.

[54]- الميزان، ج 4، ص 254.

[55]- المهذب الاحكام، ج 3، ص 359.

[56]- الميزان، ج 1، ص 239.

[57]- مكاسب، ص 336.

[58]- گفتارهاى معنوى، ص 107 ـ 114.

[59]- شيخ انصارى، علامه طباطبايى و مرحوم حكيم به اين مطلب تصريح كرده اند.

[60]- التنقيح، ج 8، ص 11.